

جنبش‌های اجتماعی و مدرنیته بازانديشانه

گریز از سیاست؛

خوش آمدگویی به فرهنگ

- Social Movements in Advanced Capitalism
- Steven M. Buechler
- Oxford University Press
- 2000, 240 pp.

آر. اس. راتنر*
ترجمه علی داعی الاسلام

بپردازد. وی معتقد است که «یک تجدید پیوند خانوادگی بین دو خویشاوند دورافتاده یعنی جامعه‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی بایستی از مدتها پیش صورت می‌گرفت» (p. ۱۸).

نویسنده در بخش نخست کتاب به ترسیم رؤس کلی روند تکامل نظریه جنبش اجتماعی پرداخته و ریشه یا خاستگاه پارادایم‌های غالب آن را از سنت نظری موسوم به «نظریه رفتار جمعی» (C.B.) سالهای دهه ۱۹۵۰ تا سنت «نظریه‌پردازی بسیج منابع» (R.M.T.) در سالهای دهه ۱۹۷۰ و پس از آن در سنت نظری موسوم به سازه‌گرایی اجتماعی (Social Constructionism)، و قالب سنت نظری معروف به «نظریه جنبش اجتماعی جدید» (N.S.M.T.) در سالهای دهه ۱۹۸۰ پی می‌گیرد. وی ظهور و زوال این رویکردها را به دیدگاهها و مواضع فکری و نظری گسترده‌تری بازمی‌گرداند که طنین آنها را در ادوار اجتماعی - سیاسی مختلفی که طی آن تبلور پیدا کرده‌اند، می‌توان شنید. قصد بوچلر از ارائه این دیدگاه کلی بیان این نکته است که چگونه ممکن است در آینده نظریه‌های متنوع به گونه‌ای خلاق‌تر و پربارتر، یحتمل در شکل سنتز یا آمیزه‌ای کلان، سربرآورند. گفته می‌شود موج کنونی نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید شکافهای مهمی را در عرصه نظریه‌پردازی جنبش‌های اجتماعی از طریق معطوف ساختن توجه به نیروهای اجتماعی - ساختاری کلاسیک که تاکنون هم در سنت نظریه‌پردازی بسیج منابع و هم در سنت نظریه‌پردازی سازه‌گرایی اجتماعی مورد غفلت و مسامحه قرار گرفته

استیون بوچلر چارچوب تحلیلی بالقوه مفیدی برای تفسیر و تبیین رابطه بین کنش جمعی، جنبش‌های اجتماعی، و تغییر اجتماعی ارائه می‌دهد. ارزیابی وی بر نقش محوری جنبش‌های اجتماعی در شکل دادن به جامعه مدرن و نیز به رشته جامعه‌شناسی مبتنی است. بوچلر تاریخ تکامل حوزه جنبش‌های اجتماعی را طی پنجاه سال گذشته پیگیری می‌کند: از مراحل آغازین و حاشیه‌نشینی آن، یعنی زمانی که تحت عنوان «رفتار جمعی» در حاشیه قرار داشت تا یافتن نفاذ و اهمیت نظری در نوشته‌ها و آثار نظریه پردازان برجسته‌ای چون آلن تورن که با به خدمت گرفتن مفهوم «تاریخ‌مندی»، به جنبش‌های اجتماعی به مثابه ابزاری مؤثر در فرایند خود تولید جامعه می‌نگرد. بوچلر با تلقی از جنبش‌های اجتماعی به مثابه عرصه‌های بازانديشی و تأمل که سبب تسریع و پیشرفت در روند ساخت اجتماعی هويت می‌گردند، به جنبش‌های اجتماعی به گونه‌ای دیالکتیکی می‌نگرد - یعنی هم به منزله تولیدات فرعی تاریخی محصول عصر مدرن و هم به عنوان سازندگان دنیای مدرن. جامعه‌شناسی نیز محصول رویارویی‌های آن با حوادث و وقایع رخ داده در بستر صورت‌بندی مدرنیته است، و به ویژه تحت تأثیر انگیزه و موتور محرکه اصلی مدرنیته یعنی منطق و عقلانیت ابزاری دنیای سرمایه داری شکل گرفته است. بوچلر عقیده دارد که جامعه‌شناسی با پرداختن به جنبش‌های اجتماعی می‌تواند گفتمان خشک و متصلب علمی خود را کنار گذاشته و به گونه‌ای عمیق‌تر به کندوکاو در بشمار پیچیدگیها و معضلات دنیای اجتماعی مدرن

بوچلر با تلقی از جنبشهای اجتماعی به مثابه عرصه‌های بازاندیشی و تأمل که سبب تسریع و پیشرفت در روند ساخت اجتماعی هویت می‌گردند، به جنبشهای اجتماعی به گونه‌ای دیالکتیکی می‌نگرد - یعنی هم به منزله تولیدات فرعی تاریخی محصول عصر مدرن و هم به عنوان سازندگان دنیای مدرن

بوچلر عقیده دارد که جامعه‌شناسی با پرداختن به جنبشهای اجتماعی می‌تواند گفتمان خشک و متصلب علمی خود را کنار گذاشته و به گونه‌ای عمیق‌تر به کندوکاو در بیشمار پیچیدگیها و معضلات دنیای اجتماعی مدرن بپردازد

د) چهارمین سطح تحلیل ساختاری - سطح محلی - ناظر به شرح حال، آگاهی، هویت و تعامل فردی است، که به مثابه شالوده یا پی‌بنای خرد ضروری برای تمام انواع عمل‌گرایی در جنبش اجتماعی عمل می‌کند. این سطوح چهارگانه ساختار اجتماعی - تاریخی ارتباط دیالکتیکی با هم دارند و به طور متقابل و دوجانبه و مبتنی بر تحلیل ساخت‌یابی (structuration) (به شیوه گیدنز) که مورد حمایت بوچلر قرار دارد، روی هم قرار گرفته‌اند.

در بخش سوم کتاب نویسنده به بررسی و ارزیابی عناصر سیاسی و فرهنگی‌ای می‌پردازد که در فعال‌گرایی اجتماعی (social activism) معاصر به چشم می‌خورند. گرچه دولت به گونه‌ای ماهوی با اقدامات و ابتکارات و فعالیتهای جنبشهای اجتماعی سر خصومت و عناد دارد، ولی همواره در برابر چالشهای پراکنده و غیرمتمرکزی که ممکن است از جانب «سیاست اجتماعی» صورت بگیرد - مقاومت روزمره‌ای که پیوند نزدیک بین ابعاد سیاسی و فرهنگی زندگی اجتماعی را آشکار می‌سازد - آسیب‌پذیر است. بوچلر بابت آن وجه از نظریه جنبش اجتماعی سالهای دهه ۱۹۹۰ - که نوعی حرکت یا جابه‌جایی به سمت تمرکز یافتن «فرهنگ» در کنش اجتماعی را در برداشت و در نتیجه سبب تضعیف پیوندهای متقابل «امر شخصی و امر سیاسی» و «دوگانگی امر سیاسی و امر فرهنگی در جنبشهای اجتماعی» می‌شد - ابراز تأسف می‌کند (p. ۲۰۹). وی در مؤخره خود به تکرار و بازگویی موارد انطباق بین ویژگیهای تخیل جامعه‌شناختی تأملی مدرنیته و پوشش برای تحول اجتماعی - که در قالب وجه التفاتی یا نیت‌مند بودن بازیگران جنبش اجتماعی خود را می‌نمایاند - می‌پردازد. از نظر بوچلر، خواسته‌ها و مطالبات تخیل جامعه‌شناختی در حال حاضر مستلزم «نه صرفاً شناسایی بلکه تحقق وعده‌های جنبشهای اجتماعی است» (p. ۲۱۳).

واکنش کلی من در برابر این کتاب آن است که کتاب بوچلر تفسیری مطلوب و جامع از جنبشهای اجتماعی در قالب سنت «مترقیانه» به دست می‌دهد و مبانی و شالوده‌های ساختاری رفتار جمعی و تأثیر متقابل یا برخورد میان آنها در ابعاد سیاسی و فرهنگی را روشن می‌سازد. کتاب به گونه‌ای دقیق و سنجیده به طرح انتقادهایی درباره آرایه چشم‌اندازهای نظری می‌پردازد، گو اینکه معلوم نیست چرا بوچلر توقع یا حتی انتظار ظهور «آمیزه»‌ای از رویکردهای نظری را دارد چرا که، مطابق با استدلال خود وی، نظریه‌های در حال تکوین یا رو به ظهور و پارادایمهای غالب بیانگر نیروهای اجتماعی گسترده‌تر و عوامل بیش از حد علمی (مافوق علمی) هستند که هیچگاه

بود پر می‌کند. از این رو، بوچلر «جنبشهای اجتماعی جدید» را به منزله واکنش و پاسخی می‌داند به نهادهای «مستعمره‌ساز» مدرنیته متأخر، و همین طور آنها را بیانگر سازه‌گرایی اجتماعی به مراتب پیچیده‌تری از کنش قدیمی‌تر مبتنی بر طبقه [کنش طبقاتی] تلقی می‌کند (P. ۴۶). به همین نحو، خود «نظریه جنبش اجتماعی جدید» نیز پاسخی به این مبانی اجتماعی چندترکیبی یا چندریختی (polymorphous) است و لذا بین نوعی قرائت یا ارزیابی سیاسی از جنبشهای اجتماعی جدید (نئومارکسیستی) و نوعی قرائت فرهنگی (پسامارکسیستی) از آنها در نوسان است.

بوچلر با این رویکرد نظری پرآب و تاب‌تر و بلندپروازانه‌تر همدلی و هم‌آوایی بیشتری دارد و رسالت خطیر خود را کشف و آشکار ساختن هرچه بیشتر «پیوندهای بین کلیتهای اجتماعی به لحاظ تاریخی خاص و اشکال کنش جمعی» می‌داند (p. ۵۱).

بوچلر در بخش دوم کتاب با اتخاذ «رویکردی ساختارگرا» به منظور درک و فهم جنبشهای اجتماعی، به پیگیری هدف یا رسالت فوق‌الذکر می‌پردازد. رویکرد مذکور به شناسایی و مشخص ساختن پیوندهای متداخل و متقاطع بین اشکال یا گونه‌های مختلف سازمان اجتماعی و شیوه‌های عمل‌گرایی اجتماعی می‌پردازد. چارچوب تحلیلی مورد استفاده وی، سطوح مختلف ساختار اجتماعی - تاریخی را در برمی‌گیرد یعنی سطوح جهانی، ملی، منطقه‌ای و محلی:

الف) در سطح جهانی تحلیل، بوچلر به تعریف و تمجید از نظریه نظام‌های جهانی می‌پردازد، و به‌ویژه بر سیادت (هژمونی) و زوال فی‌الحال تدریجی سلطه ایالات متحده در نظام سرمایه‌داری جهانی انگشت گذاشته و بر ظهور جنبشهای اجتماعی و فراملی همزمان با افول نفوذ دولتهای ملی تأکید می‌کند.

ب) بوچلر معتقد است که مع ذلک در سطح ملی دولت همچنان در مقام سازوکار هدایت‌کننده مهمی در جریان صورتبندی اجتماعی نظام سرمایه‌داری پیشرفته، در عرصه هدایت و مدیریت روندهای بحرانی و در پویایی مستعمره‌سازی باقی خواهد ماند، و به اعمال اقتدار در روندگذار از فوردیسم به پساوردیسم ادامه خواهد داد.

ج) سومین سطح تحلیل ساختاری، سطح منطقه‌ای، مفهومی است کاملاً تحلیلی (نه مکانی همچون سطوح جهانی و ملی) و اشاره دارد به مناسبات قدرت متکی بر طبقه، نژاد و جنس که در نتیجه پویاییهای صورتبندی سرمایه‌داری شکل می‌گیرند و از طریق ساختارهای فرد و محلی زندگی روزمره، ساختارهای جهانی و ملی را به هم مرتبط می‌سازند.

جنبشهای اجتماعی جدید شکافهای مهمی را در عرصه نظریه پردازی جنبشهای اجتماعی از طریق معطوف ساختن توجه به نیروهای اجتماعی - ساختاری کلاسیک که تاکنون هم در سنت نظریه پردازی بسیج منابع و هم در سنت نظریه پردازی سازه‌گرایی اجتماعی مورد غفلت و مسامحه قرار گرفته بود پر می‌کند

کتاب بوچلر تفسیری مطلوب و جامع از جنبشهای اجتماعی در قالب سنت «مترقیانه» به دست می‌دهد و مبانی و شالوده‌های ساختاری رفتار جمعی و تأثیر متقابل یا برخورد میان آنها در ابعاد سیاسی و فرهنگی را روشن می‌سازد

که این مفهوم (طبقه) به گونه‌ای جدی از سوی عوامل دیگری چون نژاد و جنس مورد چالش قرار گرفته است. این افت و تغلیب طبقه در سطوح جهانی و ملی چندان مصداق ندارد، چرا که در این دو سطح روند رو به افزایش و دائم‌التزاید فقر و تهیدستی و قطبی شدن بخشهای مختلف جمعیت ملی در نتیجه روند جهانی شدن اقتصادی و به عنوان پیامد مستقیم آن در نوسان و چرخش کامل است. و بالاخره - البته ایرادی نه چندان تعیین‌کننده - اینکه آیا «سازه‌گرایی اجتماعی» ناظر به نوعی رفتار و برخورد به منزله شیوه نظری مستقلى در تحلیل جنبش اجتماعی است یا اینکه به گونه‌ای مناسب به محدوده‌های گسترده نظریه بسیج منابع (یعنی سرشت اجتماعاً بنا شده «قالبها» و «قالبهای کلان» که در حال حاضر بخشی از ادبیات نظریه بسیج منابع به شمار می‌روند. کسری یافته است. بوچلر این حالت یا وجه تکمیلی (وجه دوم) را تصدیق می‌کند، لذا شاید مفیدتر آن باشد که به کشف «روان‌شناسی جدید کنش جمعی» در چارچوب نظریه بسیج منابع بپردازیم.

علی‌رغم دغدغه‌ها و ملاحظات انتقادی فوق، کتاب بوچلر اثری عالی و ارزنده است که به خوبی ارزش مطالعه و بررسی دقیق را دارد، و به آراء و عقاید جدید و تحقیقات تجربی راجع به موانع و فرصتهایی اشاره می‌کند که به فعال‌گرایی اجتماعی توجه دارند.

من در این عقیده با بوچلر همراهم که در بررسی پیرامون تخیل جامعه‌شناختی، پرداختن به پژوهشهایی که به جنبشهای اجتماعی در بنای جامعه‌ای دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر کمک خواهد کرد، امری ضروری و الزامی است.

پی‌نوشت:

R.S. Rather از دپارتمان مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه بریتیش کلمبیا، در حال حاضر سرگرم تحقیقات و مطالعاتی درباره جنبشهای اجتماعی، وساطت و عدالت حیاتبخش، و پژوهشهای تطبیقی درباره پدیده نسل کشی است. آثار وی درباره جنبشهای اجتماعی به بررسی صورتبندیهای ائتلافی در پیوند با جنبشهای اجتماعی ضد سلطه و بومی می‌پردازد.

به‌طور کامل خود به خود تولید نمی‌شوند. در هر صورت، آونگ در حال حرکت از نظریه‌پردازی سیاسی و رفتن به سمت نظریه‌پردازی فرهنگی در بخش اعظم ادبیات و آثار مربوط به جنبشهای اجتماعی معاصر در ایالات متحده و اروپا، همان‌گونه که خود بوچلر با تأسف بسیار به آن اشاره می‌کند، مبین کمترین نشانه‌های دال بر شکل‌گیری یک سنتز نیست.

دیگر داعیه احتمالاً تردیدآمیز که برای استدلال بوچلر ضروری و بنیادی به نظر می‌رسد حکم وی مبنی بر وجود همسوییهای نیرومند بین وجوهی از مدرنیته تأملی و جنبشهای اجتماعی است. آدم به این فکر می‌افتد که آیا جنبشهای اجتماعی حقیقتاً موضوعی «تأملی» در قبال رابطه منافع خود با پیکره گسترده‌تر سیاست دارند، یا اینکه نوعاً جنبشهایی محدود و بسته بوده و به فکر پیشبرد منافع فرقه‌ای و جناحی خود هستند؟ البته شواهد بیشتری در تأیید مورد اخیر وجود دارد، به ویژه در حال حاضر و در مجموعه خلقیات پراکنده نئولبرالیسم، که در آن مفهوم پیکره فراگیر احکام و قواعد اخلاقی که ارزش فداکاری همگانی را دارد و همین‌طور صورت‌بندی یک هویت اجتماعی گسترده‌تر، جملگی رنگ باخته و زائل گشته است. این امر به نوبه خود پرسش دیگری را در پی دارد: آیا بر اینکه دسته‌بندی جنبشهای اجتماعی جدید هویت‌گرا ذیل «پست مدرنیته» که بوچلر به گونه‌ای اشتباه و گیج‌کننده (البته شاید به گونه‌ای راحت و بی‌دردسر) آن را با «مدرنیته متأخر» به عنوان قبول و تصدیق نوعی تمایز ترمینولوژیک درهم می‌آمیزد، مناسب است؟ دغدغه‌ها و مسائل دیگری را نیز می‌توان راجع به «دیالکتیک‌گرایی» بیش از اندازه فراگیر تحلیل بوچلر مطرح نمود و اینکه آیا سطوح تحلیل ساختاری چهارگانه را می‌توان به گونه‌ای بهتر به عنوان نوعی دیالکتیک ساختاری بسیار متفاوت ترسیم و ارائه نمود؟ احتمالی که بوچلر در ارجاعات گهگاهی خود به هژمونی و سیادت جهانی ایالات متحده تنها اشاره‌ای کوتاه به آن کرده است، و صرفاً برای یادآوری ضرورت وجود تحلیل تجربی این روابط متقابل به خواننده مفید است. بحث بوچلر درخصوص زوال اهمیت «طبقه» نیز قدری سطحی و کم‌مایه می‌نماید، به خصوص موقعی که استدلال می‌کند طبقه هنوز همچنان در تحلیل فعال‌گرایی اجتماعی نقشی حساس و «حیاتی» برعهده دارد؛ در حالی